

بررسی نقش استعاره در گفتمان خبری رسانه‌ای بین‌المللی

اردشیر زابلی‌زاده*

سید ندا موسوی**

تاریخ دریافت: ۹۳/۸/۲۸

تاریخ پذیرش: ۹۴/۴/۲۷

چکیده

استعاره در زبان‌شناسی شناختی، تعریفی کاملاً متفاوت از تعریف ادبی آن دارد و به نوعی، تار و پود تفکر و شناخت انسان را می‌سازد. در این تحقیق به ضرورت بررسی استعاره‌های به کار گرفته شده در گفتمان‌های خبری پرداخته شده است. تحقیق بر مبنای ارائه و توضیح مثال‌هایی از استعاره‌های مورد استفاده در گفتمان‌های بین‌المللی است که منجر به ایجاد فضای ذهنی از پیش طراحی شده‌ای در ذهن افراد می‌شود. مسئله اصلی این پژوهش، بررسی نقش استعاره در گفتمان خبری رسانه‌های بین‌المللی است و اینکه استفاده از استعاره چگونه به انسجام گفتمانی کمک می‌کند و مخفیگاه ایدئولوژی می‌شود. پس از روشن شدن این بعد از کارکرد استعاره، در مرحله بعد به بررسی راهکارهای عملی

azmmf9432@gmail.com

* استادیار دانشکده ارتباطات و رسانه صدا و سیما.

** دکتری زبان‌شناسی همگانی از دانشگاه علامه طباطبائی. (نویسنده مسئول). mousavi@irandoc.ac.ir

پرداخته خواهد شد که می‌توان از آنها در تولید متون خبری بهره گرفت. از تفکر استعاری نمی‌توان اجتناب کرد، به خصوص در موضوعات پیچیده و انتزاعی نظیر سیاست خارجی. از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که توجه به استعاره‌ها در خدمت کشف واقعیت خواهد بود.

واژه‌های کلیدی: معنی‌شناسی شناختی، استعاره، گفتمان‌های بین‌المللی

۱- مقدمه

تاکید بر ایدئولوژی، قدرت، و زبان (فرکلاف ۱۹۸۹؛ ون‌دایک ۱۹۹۸). در غالب مدل‌های تحلیل انتقادی گفتمان (CDA) محوریت داشته و عمدتاً تحلیل ساخت‌های مفهومی پنهان در ورای گفتمان را تحت‌الشعاع قرار داده است. در واقع، از منظر زبانی به طور کلی می‌توان گفت که تحلیل‌گران گفتمان، مسائل موضوعی گفتمان نظیر واژگان، نحو، و غیره را در تحلیل‌های خود مدنظر قرار داده‌اند، اما چندان به مشخصه‌های کلان نظیر تمثیل و استعاره^۱ نپرداخته‌اند.

در ادبیات، استعاره، ابزاری تزئینی است که برخاسته از تخیل و تراوشات فکری شاعر یا نویسنده است که بر تأثیر و زیبایی کلام می‌افزاید. اما استعاره در زبان‌شناسی شناختی^۲ تعریفی کاملاً متفاوت از تعریف ادبی آن دارد. در رویکرد شناختی، استعاره پایه و اساس تفکر انسان شناخته شده است. لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) در اثر معروف خود به‌نام *استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم*، رد استعاره را در جای جای زبان می‌گیرند و نشان می‌دهند که استعاره قبل از اینکه متعلق به زبان باشد، تاروپود تفکر و

۱- واژه Metaphor به معنای «استعاره» از واژه یونانی Metaphora (مشتق از Meta به معنای فرا و Pherein به معنای بردن) گرفته شده است. این واژه در عمل شامل گروه خاصی از فرایندهای زبانی است که در آنها جنبه‌هایی از یک شیء به شیء دیگر نسبت داده می‌شود و در آن از شیء دوم به گونه‌ای سخن می‌رود که گویی شیء اول است (هاوکس، ۱۳۸۰: ۱۱)

شناخت انسان را می‌سازد. به عبارت دیگر، استعاره نقش مهمی را در سازماندهی مفاهیم و تفکر انسان ایفا می‌کند. آنچه در این پژوهش مورد بررسی قرار خواهد گرفت، نقش استعاره به عنوان سازمان‌دهنده نظام شناختی انسان در معماری ایدئولوژیک متن و انسجام بخشی به گفتمان است.

۲- تبیین مسئله و روش پژوهش

زبان‌شناسی شناختی، رویکردی است که زبان را وسیله‌ای برای سازماندهی، پردازش و انتقال اطلاعات می‌داند. به لحاظ روش شناختی، تجزیه و تحلیل مبانی تصویری^۱ و تجربی^۲ مقولات زبانی در زبان‌شناسی شناختی از اهمیت اساسی برخوردار است. در زبان‌شناسی شناختی، زبان اساساً به عنوان نظامی از مقولات در نظر گرفته می‌شود و ساختار صورتی زبان نه به عنوان پدیده‌ای مستقل، بلکه در مقام نمودی از نظام مفهومی کلی^۳، اصول مقوله‌بندی، سازوکار پردازش و تأثیرات تجربی و محیطی مورد مطالعه قرار می‌گیرد (گیررتس، ۱۹۹۵).

در رویکرد شناختی، استعاره زیربنای درک مفاهیم انتزاعی در تفکر انسان را می‌سازد. طبق این رویکرد، زبان تنها به انعکاس این قابلیت شناختی می‌پردازد و استعاره‌های زبانی به این دلیل وجود دارند که در درجه اول، تفکر انسان ماهیت استعاری دارد. بدیهی است که گفتمان به عنوان نمود منسجم و سازمان‌یافته زبان، بازتابی از استعاره‌های سازنده ذهن انسان خواهد بود. همان طور که در مقدمه ذکر شد، ایدئولوژی رسانه‌ای در لابه‌لای متن پنهان می‌شود و به ساخت کلان متن انسجام می‌بخشد. در این فرآیند انسجام‌بخشی، استعاره می‌تواند یکی از مؤثرترین ابزارها باشد. مسئله اصلی این پژوهش، بررسی نقش استعاره در گفتمان خبری رسانه است، اینکه

-
1. conceptual
 2. experimental
 3. general conceptual organization

استفاده از استعاره چگونه به انسجام گفتمانی کمک می‌کند و مخفیگاه ایدئولوژی می‌شود. پس از روشن شدن این بعد از کارکرد استعاره، در مرحله بعد به بررسی راهکارهای عملی پرداخته خواهد شد که می‌توان از آنها در تولید متون خبری بهره‌گرفت. با توجه به کلیات مسئله، می‌توان پرسش‌های زیر را صورت‌بندی کرد:

الف) نقش استعاره در سازماندهی گفتمان خبری چیست؟

ب) راهکارهای عملی استفاده مؤثر از استعاره در تولید متون خبری کدام‌اند؟

۳- چارچوب نظری

چارچوب نظری این پژوهش، نظریه استعاره مفهومی^۱ لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) است. تعریف استعاره مفهومی به صورت ساده عبارت از فهم یک مفهوم در قالب مفهومی دیگر است. برای نمونه کمیت معمولاً در قالب جهت درک و فهم می‌شود. هنگامی که می‌گوییم «قیمت زمین بالا رفته است»، مفهوم قیمت را که مفهومی کمی است، در قالب جهت (محور عمودی) فهم می‌کنیم. علت این امر، وجود نوعی همبستگی تجربی^۲ میان کمیت و ارتفاع است. یعنی انسان به تجربه آموخته است که هر چه بر کمیت چیزی افزوده شود، ارتفاع آن نیز بالا می‌رود. در پژوهش‌های استعاری، این استعاره را به صورت «بیشتر، بالا است» نشان می‌دهند.

از نظر معناشناسان شناختی، استعاره به هر گونه فهم و بیان مفاهیم انتزاعی در قالب مفاهیم ملموس‌تر اطلاق می‌شود (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰). این رویکرد به استعاره پاسخی است به این پرسش که «اما چگونه حوزه‌های انتزاعی چون عشق، عدالت، زمان یا ایده‌ها را بازنمایی و یا در مورد آنها فکر می‌کنیم؟» لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) ادعا می‌کنند که نظام تصویری ذهن انسان بر پایه مجموعه کوچکی از مفاهیم تجربی شکل گرفته است؛ مفاهیمی که مستقیماً از تجربه ما ناشی می‌شوند و به خودی خود- و نه در

1. Conceptual Metaphor Theory (CMT)
2. Experiential correlation

ارتباط با حوزه‌های تصویری دیگر - تعریف می‌شوند. مفاهیم تجربی مورد نظر شامل مجموعه‌ای از روابط مکانی پایه‌ای (بالا/پایین، جلو/عقب)، مجموعه‌ای از مفاهیم هستی‌شناختی فیزیکی (مانند موجود، ظرف و غیره) و مجموعه‌ای از تجربیات و یا فعالیت‌های اساسی (مانند خوردن، حرکت کردن و غیره) است. طبق این رویکرد، دیگر تجربیات ما که مستقیماً از تجربیات فیزیکی ناشی نمی‌شوند، طبیعتاً باید استعاری باشند.

لیکاف هم‌چنین بر این باور است که این تصورات استعاری و یا انتزاعی از طریق الگوبرداری استعاری^۱ از مجموعه‌ای کوچک از مفاهیم تجربی و اساسی ذهن ما ساختاردهی و درک می‌شوند. به عنوان شاهدی بر این مدعا، لیکاف و همکارانش به این نکته اشاره کرده‌اند که معمولاً برای صحبت کردن در مورد حوزه‌های انتزاعی، از استعاره استفاده می‌شود و در اکثر این استعاره‌ها، از زبان و عبارات حوزه‌ای ملموس‌تر برای صحبت در مورد حوزه‌های انتزاعی‌تر استفاده می‌شود و این استعاره‌ها غالباً نوعی الگوبرداری مبدأ - مقصد ارائه می‌دهند. به این ترتیب به نظر می‌رسد نوعی رابطه استعاری نظام‌مند میان دو حوزه انتزاعی و ملموس وجود داشته باشد.

ادعای اصلی این رویکرد آن است که استعاره امری صرفاً زبانی و در حد واژگان نیست، بلکه فرایندهای تفکر انسان اساساً استعاری‌اند؛ یعنی نظام تصویری ذهن انسان اساساً بر مبنای استعاره شکل گرفته و تعریف شده است و استعاره صورتی زبانی است که در اصل، ریشه در نظام تصویری ذهن انسان دارد. از آنجا که بیان استعاری در زبان به نحوی نظام‌مند به تصورات استعاری موجود در ذهن بستگی دارند، از بیان استعاری می‌توان برای درک چپستی مفاهیم استعاری و نیز فهم طبیعت استعاری فعالیت‌های انسان استفاده کرد. برای روشن‌تر شدن موضوع برخی از استعاره‌هایی که لیکاف و جانسون بدان‌ها پرداخته‌اند را مرور می‌کنیم:

الف) عشق سفر است. (مثال: مسیر زندگی ما پرپیچ‌وخم بوده است)

ب) مباحثه جنگ کردن است. (مثال: علی با اون حرفش بر جک منو زد)

ج) زمان مکان است. (مثال: داریم به عید نزدیک می‌شویم)

مثال (الف) را در نظر بگیریم. آنچه به طور کلی در مورد استعاره مشهود است، این نکته است که در عبارات استعاری، یکی از مفاهیم معمولاً مفهومی انتزاعی (عشق) است و مفهوم دیگر مفهومی ملموس (سفر) است. طبق این رویکرد به استعاره، انسان‌ها مفاهیم ناملموس، انتزاعی و ناآشنا را در قالب مفاهیم ملموسی درک می‌کنند که با تجربه زیست آنها آشنا باشد. به عنوان نمونه‌ای دیگر، فارسی‌زبانان از واژه «نزدیک شدن» در حوزه فضایی و مکانی استفاده می‌کنند. اما همان‌طور که مشاهده می‌شود به دلیل وجود همبستگی تجربی میان حرکت در محیط فیزیکی از یک سو، و گذشت زمان از سوی دیگر، این دو حوزه غالباً به صورت یک‌سویه از حوزه مکان به حوزه زمان نگاشت می‌یابد. به همین دلیل برای نشان دادن قرابت زمانی میان وضع فعلی و مثلاً عید، واژه «نزدیک شدن» را در حوزه انتزاعی زمان نیز به کار می‌گیریم. این همان مفهوم ارجحیتی است که لیکاف و جانسون در تعریف مفهومی استعاره بر آن تاکید دارند و زبان به تبعیت از ساختار تفکر، آن را منعکس می‌کند.

رسانه برای اطلاع‌رسانی و القای معنای مورد نظر خود به مخاطب غالباً از زبان بهره می‌گیرد و در اینجا نقش استعاره به عنوان ابزاری برای سازماندهی انسجام متن از اهمیت برخوردار است. به هنگام درک یک متن، جریان اطلاعات از نوشته‌های روی کاغذ یا آواهای شنیداری به سوی مغز و ادراک آنهاست. در واقع این کلمه‌ها، عبارات و جملات هستند که ابتدا با آن مواجه می‌شویم، و پس از پردازش آنها به معنای مورد نظر در ذهن می‌رسیم. بنابراین ساختار جملات و گفتمان، در بازنمود استعاره مهم بوده و جریان فکر را هدایت می‌کنند.

۳-۱- گفتمان و استعاره

وندایک (۱۹۹۸: ۹) در باب ایدئولوژی و نقش زبان در اکتساب آن معتقد است که «یکی از فعالیت‌های اجتماعی مهم که تحت تأثیر ایدئولوژی واقع می‌شود، کاربرد زبان و گفتمان است که اینها خود نحوه اکتساب، یادگیری، و تغییر دادن ایدئولوژی‌ها از سوی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. قسمت عمده گفتمان ما به خصوص هنگامی که به‌عنوان اعضای یک گروه با یکدیگر صحبت می‌کنیم، متشکل از عقاید ایدئولوژیک است. ما بسیاری از تفکرات ایدئولوژیک خود را به واسطه خواندن و گوش کردن به اعضای گروه، یاد می‌گیریم که این ارتباط ابتدا از خانواده و دوستان آغاز می‌شود. بعدها ایدئولوژی‌ها را با تماشای تلویزیون، خواندن کتاب‌های درسی در مدرسه، تبلیغات، روزنامه، رمان، یا شرکت در مکالمات روزانه با دوستان و همکاران ... می‌آموزیم».

وندایک (۱۹۹۸: ۷۷) در بخش دیگری از کتاب "ایدئولوژی و گفتمان: رویکردی میان‌رشته‌ای" به نقش استعاره اشاره کرده و عنوان می‌کند که «صور معنایی- بلاغی اندکی وجود دارد که مانند استعاره نقش ترغیبی داشته باشند... یکی از معروف‌ترین استعاره‌هایی که حالت استاندارد یافته، استفاده از استعاره‌های سیل است که به پناهندگان و ورود آنها به کشور اطلاق می‌شود و نماد تهدید غیرقابل کنترل مهاجرت است که همه ما در آن غرق خواهیم شد...». به نظر می‌رسد نقش ترغیبی که وندایک برای استعاره قائل است، نظام‌مندی روابط مفهومی و عواقب آشنای آنها در حوزه مقصد استعاره است. برای نمونه، اگر مثال وندایک را در قالب ادبیات لیکاف و جانسون ترجمه کنیم، استعاره «مهاجرت، سیل است» را خواهیم داشت. مهاجرت حوزه مبدا و سیل حوزه مقصد این استعاره را می‌سازند. نقش ترغیبی این استعاره در آنجا است که طبق تجربه ما از زندگی در این جهان می‌دانیم که هر گاه سیل جاری شود، اشیایی را با خود می‌برد، عده‌ای را غرق می‌کند و خرابی‌های شدیدی به بار می‌آورد. بنابراین وقتی مهاجرت را با سیل در مقام مقایسه قرار می‌دهیم، عواقب ناشی از سیل را که

لزوماً در حوزه مفهومی «مهاجرت» حاضر نیستند، به مهاجرت نسبت می‌دهیم. این همان جایی است که ایدئولوژی خود را پنهان می‌کند و صرفاً با پذیرفتن قیاس میان مهاجرت و سیل، مخاطب ناگزیر است عواقب تلویحی مورد نظر نویسنده آن را نیز بپذیرد.

همان‌طور که اشاره شد، مفهوم بنیادین استعاره، درک یک حوزه جدید و ناآشنا (یا کمترآشنا) با استفاده از مفاهیم یک حوزه آشنا تر است. استعاره‌هایی که تاکنون مورد بررسی قرار گرفتند، اغلب استعاره‌های مفهومی هستند که با تجربه انسان از محیط خود همبسته هستند. صفت «مفهومی» در اینجا اشاره به همین موضوع دارد. به عبارت دیگر، استعاره‌های مفهومی را ما به صورت خودآگاه فرا نمی‌گیریم؛ بلکه به واسطه زندگی در این دنیا در قالب طرح‌واره‌های تصویری آنها را کسب می‌کنیم. اما در مواقعی، استعاره قالب تمثیلی به خود می‌گیرد و موقعیت جدید به صورت تمثیلی و با مقایسه با رویداد مشابه دیگری توصیف می‌شود. گفتمان زیر که برگرفته از گنتنر و همکاران (۲۰۰۱: ۲۰۳) است، نمونه‌ای از این نوع استعاره‌های تمثیلی است:

فلوچه؛ گوئرنیکای آمریکا^۱

لس آنجلس، آلتا کالیفرنیا، ۱۰ نوامبر ۲۰۰۴. در ۲۶ آوریل ۱۹۳۷، لوفت‌وافه نازی‌ها با حمایت ژنرال فاشیست فرانسیسکو فرانکو ۱۰۰۰۰۰ پوند بمب را روی روستای آرام باسک در گوئرنیکای اسپانیا انداخت. در انتهای روز، گوئرنیکا ویرانه‌ای بیش نبود و ۱۶۵۴ غیرنظامی باسکی قتل عام و ۸۱۹ نفر زخمی شده بودند. جهان در آن روزها از این کار وحشتزده شده بود. فرانکو در گفت‌وگو با مطبوعات ابتدا صورت گرفتن این حمله را تکذیب کرد. بعدها هنگامی که عکس‌های این قتل عام منتشر شد، فرانکوی فاشیست در معرض اتهام نابودی گوئرنیکا و کشتار مردمی واقع شد که از او پشتیبانی کرده بودند.

۱- این متن توسط هکتور کاربون نوشته شده است

حمله بی‌رحمانه به غیرنظامیان باسک به‌واسطه بمباران شدید و همه‌جانبه، توسط پابلو پیکاسو در سال ۱۹۳۷ در قالب یک نقاشی با نام «گوئرینیکا» جاودانه شد. نقاشی «گوئرینیکا» اکنون نماد کابوس‌های جنگ است که توسط فاشیست‌ها و دیکتاتورهای پلید به راه انداخته شد. دیکتاتورهایی که در پیگیری اهداف سیاسی خود و تاراج منابع طبیعی، ارزشی برای حیات انسان قائل نبودند. توماس گوردون و ماکس مورگان در کتاب‌شان «گوئرینیکا: کوره جنگ جهانی دوم» از زیان یک نجات‌یافته می‌نویسد «صدای زخمیان در فضا می‌پیچید. مردی را دیدم که به سمت پایین خیابان می‌خزید و پاهای شکسته‌اش را پشت‌اش می‌کشید... تکه‌های آدم‌ها و حیوانات همه جا پخش شده بود... در مخروطه‌ای زنی جوان بود. نمی‌توانستم چشمانم را از او بردارم. استخوان‌هایش از پیراهنش بیرون زده بودند. سرش به سمت راست پیچیده شده بود. روی زمین دراز کشیده بود، با دهانی باز و زبانی که از دهانش آویزان بود. به من حالت تهوع دست داد و بیهوش شدم.»

«گوئرینیکا» دوباره بازگشته است. این بار نه در مورد لوفت‌وافه نازی‌ها که بمب‌ها را روی روستایی در اسپانیا می‌ریختند، بلکه در مورد بمباران آمریکایی‌ها و قتل‌عام صدها غیرنظامی شامل زنان و کودکان در شهر فلوجه عراق است. همانند فرانکو در «گوئرینیکا»، ارتش آمریکا تکذیب می‌کند که غیرنظامیان را هدف قرار داده است، اما گزارش‌های سانسور نشده به بیرون عراق درز کرده است که نشان می‌دهند بیش از نیمی از مساجد شهر ویران شده و اینکه تفنگداران آمریکایی از گازهای کشنده ممنوعه در برابر مدافعان شهر استفاده می‌کنند که موجب تلفات گسترده غیرنظامیان باقی‌مانده در شهر شده است. گزارش‌های دیگر در رسانه‌های عربی سخن از تلفات چند صد نفری غیرنظامیان دارد که در زیر آوار خانه‌های بمباران شده توسط آمریکا ... مانده‌اند. عکس‌های هولناک کشته‌ها در مشاهدات بازماندگان «گوئرینیکا» به جای مانده است.

عنوان این گفتمان ما را دعوت به پردازش استعاری می‌کند. در واقع خوانندگانی که با این عنوان روبه‌رو می‌شوند، به صورت تمثیلی استدلال می‌کنند که رابطه A با B همانند رابطه C با D است که در قالب این گفتمان می‌شود: رابطه فلوجه با آمریکا همانند رابطه گوئرینیکا است با آلمان. اگر دانش تاریخی خواننده در مورد گوئرینیکا کافی باشد، آنگاه این نگاشت میان فلوجه و گوئرینیکا برقرار خواهد شد. اگر دانش خواننده کافی نباشد، در دو پاراگراف گفتمان، دانش پس‌زمینه کافی برای آنها ارائه شده است. این اطلاعات واقعیت ناگوار تاریخ اسپانیا در دهه ۳۰ و پیامدهای وحشتناک آن را در قالب فریم جنگ ارائه می‌دهد که متشکل از یک سناریوی جنگی منحصر به فرد با اجزاء مذکور در جدول ۱ است.

جدول ۱- فریم جنگ گوئرینیکا

تحقق آن در گوئرینیکا	فریم جنگ
لوفت‌وافه (نیروی هوایی آلمان نازی)	چه کسی جنگ را به پا کرد؟
فرانسیسکو فرانکو	چه کسی اجازه آن را صادر کرد؟
گوئرینیکا، شهری در اسپانیا	هدف جنگ
خرابی‌های گسترده، قتل عام ۱۶۵۴ غیرنظامی باسک و زخمی شدن ۸۸۹ نفر	پیامد جنگ
فرانکو متهم به نابودی گوئرینیکا و کشتار مدافعان شهر شد	مسئول جنگ

مثال گوئرینیکا، نمونه بارزی از نقش مؤثر استعاره در برقرار کردن ارتباط میان دو رویداد متفاوت است. نکته مهم در تعبیر استعاری این گونه، سیالی و تعدد سناریوهای متفاوتی است که می‌توان برای ایجاد نگاشت استعاری میان دو حوزه مفهومی به کار گرفت و واقعیت را مطابق آن حوزه مفهومی تعبیر کرد. در بخش بعد به نمونه‌ای از

استعاره‌های مورد استفاده در گفتمان جنگ خلیج فارس اشاره خواهد شد که برگرفته از لیکاف (۱۹۹۱) است.

۴- تحلیل داده‌ها

۴-۱- استعاره‌های جنگ خلیج فارس (لیکاف ۱۹۹۱)

درک و فهم نقشی که استعاره در داخل کردن آمریکا به جنگ ایفا کرد، ضروری است:

ارتش عراق در زمان حکومت صدام حسین، به سال ۱۹۹۰ میلادی به کویت حمله و این کشور را اشغال کرد. عراق با این حمله باعث بروز بحرانی بین‌المللی شد و اختطار شورای امنیت را نپذیرفت. آمریکا در سال ۱۹۹۱ میلادی با ائتلافی از کشورهای دیگر به کویت و سپس به عراق حمله کرد و ارتش عراق را از کویت بیرون راند. گفتمانی که در آمریکا به موضوع جنگ خلیج فارس می‌پردازد، عرصه‌نمایشی برای استعاره‌ها بوده است. جیمز بیکر، وزیر امور خارجه ایالات متحده صدام حسین را می‌دید که «روی شاهرگ اقتصادی [آمریکا] نشسته است». ژنرال شوارتزکف^۱، فرمانده نیروهای ائتلاف در جنگ ۱۹۹۱، اشغال کویت توسط عراق را به عنوان «تجاوز^۲» توصیف می‌کرد که همچنان ادامه داشت. رئیس جمهور آمریکا اظهار می‌داشت که ما (ایالات متحده) در خلیج فارس هستیم تا «از آزادی دفاع کنیم، از آینده‌مان دفاع کنیم، و از بی‌گناهان دفاع کنیم» و مجبوریم «صدام را به عقب برانیم». از صدام حسین، چهره‌ای شبیه به چهره هیتلر ترسیم شده بود.

تفکر استعاری به خودی خود نه خوب است و نه بد. تفکر استعاری بسیار شایع و غیرقابل اجتناب است. انتزاعات و موقعیت‌های شدیداً پیچیده معمولاً به‌واسطه

1. Schwarzkopf
2. rape

استعاره درک می‌شوند. قطعاً سامانه‌ای مبسوط و عموماً ناخودآگاه از استعاره وجود دارد که ما برای درک پیچیدگی‌ها و انتزاعات به صورت خودکار به کار می‌گیریم. بخشی از این سامانه اختصاص به درک روابط بین‌المللی و جنگ دارد.

درک استعاری یک موقعیت، در دو بخش عمل می‌کند؛ نخست، تعداد نسبتاً ثابتی از استعاره‌ها وجود دارد که نحوه تفکر ما را سازماندهی می‌کنند. دوم، مجموعه‌ای از تعاریف استعاری وجود دارد که به فرد این امکان را می‌دهد چنین استعاره‌ای را برای یک موقعیت خاص به کار گیرد.

تمایز استعاره از غیراستعاره مهم است. درد، قطع عضو، مرگ، قحطی، و مرگ عزیزان استعاری نیستند. این‌ها همگی مفاهیمی واقعی‌اند و می‌توانند صدها هزار انسان واقعی را چه عراقی، چه کویتی، و یا آمریکایی مبتلا کنند.

۴-۱-۱- استعاره «حکومت به مثابه فرد»

یک حکومت به مثابه یک فرد، مفهوم‌سازی می‌شود که با جامعه جهانی وارد تعامل اجتماعی می‌شود. سرزمین به عنوان خانه حکومت تلقی می‌شود. همسایه دارد، دوست و دشمن دارد. حکومت‌ها با این دیده نگریسته می‌شوند که گویی دارای تمایلات فطری هستند؛ می‌توانند صلح‌جو یا متجاوز باشند، مسئول یا غیرمسئول باشند، و کوشا یا تنبل باشند.

در این استعاره، سلامتی به مثابه ثروت است. سلامت عمومی یک حکومت در قالب مفاهیم اقتصادی تعریف می‌شود: سلامت اقتصادی. بنابراین هرگونه تهدید جدی علیه سلامت اقتصادی می‌تواند تهدیدی مرگبار باشد. هر اندازه که اقتصاد یک کشور وابسته به نفت خارجی باشد، چنین منبعی حکم «شاهرگ» را پیدا می‌کند که تصویر خط لوله نفتی آن را تقویت می‌کند. استفاده از تعبیر «جراحی بزرگ اقتصادی» برای هدفمندسازی یارانه‌ها در ایران نیز گویای این واقعیت است.

توان یک حکومت به صورت توان نظامی مفهوم‌سازی می‌شود. بلوغ این حکومت انسان‌نما، همان صنعتی شدن است. از ملت‌های غیرصنعتی، تعبیر به «عقب‌مانده» می‌شود و صنعتی شدن، وضعیت نرمال محسوب می‌شود که یک کشور باید به آن حد برسد. بنابراین کشورهای جهان سوم، کودکانی نابالغ هستند که باید به آنان آموزش داد که چگونه به‌طور صحیح رشد یابند و در صورت تخطی، تنبیه شوند. در این استعاره، عقلانیت همان پیشینه‌سازی منافع فردی است.

استفاده از این استعاره‌ها دارای منطقی ضمنی است: از آنجا که منافع هر فردی ایجاب می‌کند که تا حد امکان قوی و سالم باشد، یک حکومت عقلانی به دنبال آن است تا ثروت و توان نظامی را پیشینه سازد.

توقف خشونت نیز می‌تواند منافع فردی را افزایش دهد. خشونت را می‌توان به سه روش متوقف کرد: به واسطه توازن قوا، به نحوی که هیچ کس در همسایگی تا آن حد قوی نباشد که دیگری را تهدید کند. به واسطه استفاده از ترغیب جمعی از سوی اجتماع تا خشونت به یک عنصر ضدمنافع فردی تبدیل شود و به واسطه پلیسی که قدرت لازم را برای متوقف کردن خشونت یا مجازات آن دارد. پلیس باید به صورت اخلاقی و همسو با منافع اجتماع عمل کند و تأیید اجتماع به صورت یک کل را داشته باشد.

در این میان اخلاق قالب حسابرسی به خود می‌گیرد. اینکه حساب دفتر اخلاق باید تسویه باشد. فرد خاطی بدهکار محسوب می‌شود و باید وی را مجبور کرد که دین خود را بپردازد. حساب دفاتر اخلاق را می‌توان با بازگشت به حالت قبل از انجام جرم، و با برگرداندن آنچه که ستانده شده به واسطه غرامت یا مجازات تسویه کرد. در این گفتمان، عدالت همان تسویه حساب دفاتر اخلاق است.

جنگ در این استعاره، دعوی میان دو فرد است که قالبی تن‌به‌تن به خود می‌گیرد. بنابراین، ایالات متحده در پی این بوده که «عراق را به عقب و بیرون از کویت براند» یا

«ضریه ناکوت‌کننده به او بزند». با این اوصاف، یک جنگ عادلانه، جنگی خواهد بود که هدف از آن تسویه حساب‌های اخلاقی باشد.

صورت گفتمانی متداول در دنیای غرب هنگامی که نبردی برای تسویه حساب‌های اخلاقی روی می‌دهد، روایت قصه پریان کلاسیک است. هنگامی که حکومت‌ها جایگزین انسان‌ها در چنین قصه‌هایی می‌شوند، نتیجه آن آشناترین سناریو برای یک جنگ عادلانه خواهد بود.

۴-۱-۱-۱- قصه پریان جنگ عادلانه

بازیگران: یک فرد شرور، یک قربانی، و یک قهرمان. قربانی و قهرمان می‌توانند در یک نقش ظاهر شوند.

سناریو: فرد شروری علیه یک قربانی بی‌گناه مرتکب جرم می‌شود (معمولاً به شکل حمله، سرقت، یا آدم‌ربایی). بزهکاری به دلیل عدم توازن قوا رخ داده و موجب عدم توازن اخلاقی شده است. قهرمان حامیانی برای خود پیدا می‌کند یا تصمیم می‌گیرد که به تنهایی اقدام کند. قهرمان از خودگذشتگی‌ها می‌کند، مشقت‌ها تحمل می‌کند. به سفرهای ماجراجویانه می‌رود، از دریاها می‌گذرد و کوه‌های صعب‌العبور را می‌پیماید. فرد شرور، ذاتاً شر و شاید حتی یک غول است؛ بنابراین استدلال با وی راه به جایی نخواهد برد. برای قهرمان داستان هیچ گزینه‌ای وجود ندارد؛ جز اینکه با فرد شرور وارد نبرد شود. قهرمان، شرور را شکست داده و قربانی را نجات می‌دهد. توازن اخلاقی بازیافته شده و پیروزی کسب می‌شود. قهرمان که همیشه شرافتمندانه عمل می‌کند، انسانیت خود را اثبات کرده و عظمت می‌یابد. از خودگذشتگی اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. قهرمان تحسین می‌شود و از سوی قربانی و اجتماع قدردانی می‌شود.

این قصه پریان دارای یک عدم تقارن ذاتی است. قهرمان، اخلاق‌مدار و شجاع است، در حالی که فرد شرور غیراخلاقی و خبیث است. قهرمان صاحب تعقل بوده، در حالی که فرد شرور اگرچه می‌تواند حيله‌گر و حسابگر باشد، اما نمی‌توان با او استدلال

کرد. بنابراین قهرمانان نمی‌توانند با شروران مذاکره کنند؛ بلکه باید آنان را شکست دهند. استعاره «دشمن به مثابه اهریمن» بر اثر این واقعیت زاده می‌شود که ما یک جنگ عادلانه را در قالب این قصه پریان درک و فهم می‌کنیم.

۴-۱-۲- تعریف استعاری

طبیعی‌ترین روش برای توجیه جنگ بر اساس اخلاقیات، منطبق کردن ساختار قصه پریان با موقعیت مورد نظر است. این امر به‌واسطه تعریف استعاری صورت می‌گیرد؛ با پرسیدن این سؤالات: قربانی کیست؟ شرور کیست؟ قهرمان کیست؟ جرم چیست؟ مصداق پیروزی چیست؟ هر پاسخی به این پرسش‌ها، سناریوهای معین مختلفی را پیش رو قرار می‌دهد.

با افزایش بحران خلیج فارس، جورج بوش، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، تلاش می‌کرد رفتن به جنگ را با استفاده از چنین سناریویی توجیه کند. وی ابتدا نتوانست داستان را به خوبی طرح کند. واقعیت این بود که وی از دو تعریف استعاری مختلف استفاده می‌کرد که منجر به دو سناریوی مختلف شده بود:

• سناریوی دفاع از خود: عراق همان فرد شرور است، ایالات متحده قهرمان است، ایالات متحده و دیگر کشورهای صنعتی قربانی هستند، جرم همان تهدید مرگبار است؛ تهدید سلامت اقتصادی.

• سناریوی نجات: عراق همان فرد شرور است، ایالات متحده قهرمان است، کویت قربانی است، جرم همان آدم‌ربایی و تجاوز است. مردم آمریکا قادر نبودند سناریوی دفاع از خود را بپذیرند، چرا که این مسئله جان آمریکایی‌ها را با نفت معامله می‌کرد. پس از یک نظرسنجی که از آمریکاییان پرسیده می‌شد ترجیح می‌دهند برای چه چیزی به جنگ بروند، دولت آمریکا سناریوی خود را به سناریوی نجات تغییر داد. این

سناریو برای عموم مردم، رسانه‌ها و کنگره پذیرفتنی بود و توجیهی اخلاقی برای رفتن به جنگ محسوب می‌شد.

۴-۱-۲- مجاز «حاکم به جای حکومت»

مجاز «حاکم نماینده حکومت است» مجازی است که با استعاره حکومت به مثابه فرد رابطه تنگاتنگی دارد. در این صورت مجازی، حاکم با حکومت هم‌نشین شده است. بر این مبنا می‌توان به جای اشاره به عراق، به صدام حسین اشاره کرد که فردی است که می‌تواند نقش شرور را در سناریوی جنگ عادلانه ایفا کند. لذا هر بار که رئیس جمهور آمریکا اظهار می‌داشت «باید صدام را از کویت بیرون کنیم»، از این مجاز استفاده می‌کرد. اما نکته جالب توجه این است که این مجاز فقط در مورد رهبرانی به کار گرفته می‌شود که حاکمانی نامشروع تلقی می‌شوند. بنابراین توصیف آمریکاییان از وضع خود به صورت «جورج بوش وارد کویت شد»، بسیار عجیب خواهد بود.

۴-۱-۳- استعاره «جنگ به مثابه جرم جابرا نه»

در این استعاره، جنگ به جای اینکه در قالب ابعاد سیاسی و اقتصادی آن مطرح شود، تنها در قالب ابعاد اخلاقی آن درک می‌شود. این استعاره، آن جنبه از زوایای جنگ را برجسته می‌کند که جرم‌هایی بزرگ محسوب می‌شوند. در استفاده از این استعاره، نوعی عدم تقارن میان ما/ آنها وجود دارد. حمله عراقی‌ها به کویت به صورت قتل، سرقت، و تجاوز گزارش می‌شود. حمله آمریکایی‌ها هرگز در قالب قتل، حمله و حریق مطرح نمی‌شود. به علاوه، نقشه‌های ایالات متحده به صورت محاسبات عقلانی منعکس می‌شوند. اما حمله عراقی‌ها، حرکت عقلانی صدام حسین محسوب نمی‌شود، بلکه در قالب تصمیمات یک انسان دیوانه ترسیم می‌شود. در این گفتمان استعاری، آمریکایی‌ها

خود (ما) را عقلانی، اخلاقی و بی‌باک نشان می‌دهند و عراقی‌ها (آنها) را مجرم و دیوانه به تصویر می‌کشند.

۴-۱-۴- کلاوزویتز و استعاره «سیاست بین‌المللی تجارت است»

در استعاره «سیاست بین‌المللی تجارت است»، حکومت یک عامل دارای تعقل است که اعمالش همان معاملات تجاری است و تلاش می‌کند سودها بیشینه و هزینه‌ها کمینه شوند. این استعاره، محاسبات هزینه - سود را با خود به همراه دارد. کلاوزویتز به عنوان نظریه‌پردازی که جنبه‌های اخلاقی و سیاسی جنگ را برجسته کرده است، از استعاره‌ای بهره می‌گیرد که این نظام استعاری را پیش‌فرض خود می‌داند. طبق استعاره کلاوزویتز، سیاست همان تجارت است. از آنجا که سیاست در قالب تجارت درک می‌شود، جنگ به صورت بیشینه‌سازی سود و کمینه‌سازی هزینه نمود می‌یابد. به قول کلاوزویتز، جنگ زمانی توجیه‌پذیر است که رفتن به جنگ سود بیشتری نسبت به رفتن به جنگ داشته باشد. اخلاقیات در معادله کلاوزویتز دیده نمی‌شود؛ مگر اینکه اقدام غیراخلاقی موجب دادن هزینه سیاسی یا اقدام اخلاقی موجب سود سیاسی شود. استعاره کلاوزویتز جنگ را فقط بر اساس اصول عملگرایانه و نه اخلاقی توجیه می‌کند. برای توجیه جنگ، هم بر اساس اصول اخلاقی و هم بر اساس رویکرد عملگرایانه، قصه پریان جنگ عادلانه و استعاره کلاوزویتز باید در هم تنیده شوند؛ بدین ترتیب که «از خودگذشتگی‌های» قصه پریان باید با «هزینه» کلاوزویتزی و «پیروزی» در قصه باید با «سود» کلاوزویتزی برابر شود.

استعاره کلاوزویتز یک استعاره تخصصی بی‌عیب و نقص است؛ چرا که در باب محاسبه هزینه - سود کار کارشناسی می‌طلبد. وی در این استعاره برای اینکه سیاست خارجی، قالبی عقلانی و علمی به خود بگیرد، از نظریه‌های مربوط به ریاضیات اقتصاد، نظریه احتمالات، نظریه تصمیم‌گیری، و نظریه بازی استفاده کرده است.

غالباً چنین به نظر می‌رسد که استعاره کلاوزویتر معنای تحت‌اللفظی داشته باشد. حال می‌توان دید که چه چیزی موجب می‌شود این گفتمان ماهیت استعاری داشته باشد. نخست اینکه، از استعاره «حکومت به مثابه فرد» استفاده می‌کند. دوم اینکه این گفتمان تأثیرات کیفی وارده بر انسان‌ها را به سود و هزینه کمی تبدیل می‌کند، و بنابراین اعمال سیاسی را در قالب اقتصاد تعبیر می‌کند. سوم اینکه، عقلانیت را منفعت‌جویی می‌داند. چهارم اینکه جنگ را تنها از یک منظر می‌نگرد که همان سودجویی سیاسی است که این خود نیز به صورت تجارت مفهوم‌سازی می‌شود.

۴-۱-۴- آیا صدام فردی غیرمنطقی است؟

فرد شرور قصه پریان جنگ عادلانه، ممکن است حيله‌گر و مکار باشد، اما نمی‌تواند عاقل باشد. ما اصولاً با یک اهریمن بحث استدلالی نمی‌کنیم؛ حتی با او وارد مذاکره هم نمی‌شویم. منطق این استعاره می‌طلبد که صدام حسین غیرمنطقی باشد. آیا او واقعاً چنین فردی بود؟

سیاست ایالات متحده در این مسئله سردرگم شده بود. استعاره کلاوزویتر که از سوی استراتژیست‌ها به کار گرفته می‌شد، فرض را بر این قرار می‌داد که دشمن عاقل است: دشمن نیز عایدی و سود خود را بیشینه و هزینه‌هایش را کمینه می‌سازد. راهبرد آمریکا این بود که هزینه‌ها را برای صدام حسین افزایش دهد. پیش‌فرض این راهبرد این است که صدام عاقل بوده و منافع خود را بیشینه می‌سازد. این در حالی است که صدام همزمان فاقد تعقل نامیده می‌شود. بحث سلاح‌های هسته‌ای وابسته به این تعبیر است. چنانچه وی عاقل باشد، اصولاً باید از منطق بازدارندگی پیروی کند. ایالات متحده خود هزاران کلاهک بمب هیدروژنی دارد. برآورد می‌شود که اسرائیل بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ بمب اتمی آماده داشته باشد. صدام حداقل هشت ماه تا ۵ سال وقت نیاز داشت که یک بمب اتمی آزمایش نشده و ابتدایی را بر پشت یک تریلی قرار دهد. این استدلال که زرادخانه هسته‌ای ایالات متحده و اسرائیل قدرت بازدارندگی صدام را

ندارند، فرض را بر نبود عقلانیت صدام می‌گذارد. صدام حسین بی‌شک فردی غیراخلاقی، بی‌رحم، و ظالم است، اما شاهدهی در دست نیست که دال بر نبود عقلانیت در وی باشد. هر آنچه که وی انجام داده، از اعدام مخالفان سیاسی گرفته تا حمله به کویت، را می‌توان نشانگر تلاش برای افزودن بر منافع خودش دانست.

۴-۱-۴-۲- کویت به‌عنوان قربانی

قربانی به معنای سنتی آن همیشه معصوم است. کویت برای عراقی‌ها همه چیز بود به غیر از یک فرد معصوم. جنگ با ایران، عراق را ورشکست کرده بود و عراق آن جنگ را تا حدودی به خاطر کویت و عربستان سعودی راه انداخته بود؛ کشورهایی که شهروندان شیعه آن، از انقلاب اسلامی ایران حمایت می‌کردند. کویت موافقت کرده بود که برای جنگ کمک مالی بکند، اما بعد از جنگ کویتهای اصرار داشتند که عراقی‌ها «قرض» خود را پس بدهند. کویتهای میلیاردها دلار در اروپا، آمریکا و ژاپن سرمایه‌گذاری کرده بودند، اما بعد از جنگ برای بازسازی عراق در آن کشور سرمایه‌گذاری نمی‌کردند. کویت، برعکس، با بیش‌تولید نفت خود و پایین نگه‌داشتن قیمت نفت، دست به جنگ اقتصادی علیه عراق زد. به‌علاوه، کویت وارد منطقه نفتی رُمیله شده و از قلمرو عراق نفت استخراج می‌کرد. کویت همچنین با خریدن واحد پول عراق به قیمتی نازل، از عراق سوء استفاده می‌کرد. بعدها کویتهای ثروتمند از پول عراق در سفر به عراق استفاده کرده و کالاهای عراقی را به قیمت ارزان می‌خریدند.

کویتهای همچنین از مدت‌ها پیش به دلایل موجهی مورد نفرت عراقی‌ها و دیگر مسلمانان بودند. کویت با داشتن سرمایه‌های کلان و نداشتن نیروی کار، نیروی کار ارزان را از کشورهای دیگر وارد می‌کرد تا در آن کشور به کارهای نازل مشغول شوند. در زمان حمله عراق، کویت ۸۰۰ هزار شهروند و ۲/۲ میلیون کارگر داشت که کویتهای آنها را حقیر می‌دانستند. در جمع‌بندی، برای عراقی‌ها و کشورهای عربی که تأمین‌کننده

نیروی کار کویت بودند، ترسیم کویت به عنوان یک قربانی معصوم و بی‌گناه، نامتناسب است. با وجود تمام این مسائل، خوف و وحشت تحمیل شده بر کویت از سوی عراق را نمی‌توان توجیه کرد و این همان چیزی است که به واسطه ترسیم کویت به عنوان طرف بی‌گناه در پس آن مخفی می‌ماند.

۴-۱-۳- پیروزی چیست؟

در قصه پریان یا در یک بازی، پیروزی تعریف مشخصی دارد. هنگامی که پیروزی به دست می‌آید، قصه یا بازی تمام می‌شود. هیچ کدام از این‌ها مصداق بحران خلیج فارس نبود. تاریخ ادامه دارد، و «پیروزی» فقط با توجه به تداوم تاریخ معنا پیدا می‌کند.

رئیس جمهور آمریکا مدعی بود هدف آمریکا خروج تمام و کمال عراقی‌ها از کویت و استقرار مجدد پادشاهی کویت است. اما هیچ کس گمان نمی‌کرد با رسیدن به این اهداف مسائل خاتمه یابد؛ چرا که صدام حسین همچنان در قدرت باقی می‌ماند. ژنرال پاول در مراسم سوگند مجلس سنا اظهار داشت که اگر صدام از کویت خارج شود و قدرت نظامی خود را حفظ کند، ایالات متحده ناچار است «کشورهای منطقه را تقویت کند» تا تعادلی در قوا حاصل شود.

در حال حاضر چه چیزی «پیروزی» محسوب می‌شود؟ فرض کنیم که هنوز حمله آمریکا به عراق در جنگ خلیج فارس صورت نگرفته است. مجدداً فرض کنیم که آمریکا عراق را مورد حمله قرار دهد و قوای نظامی آن را نابود کند. در این شرایط چگونه می‌توان عراق را اداره کرد؟ هیچ دولت دست‌نشانده‌ای نمی‌تواند به گونه‌ای کارآمد به اداره امور بپردازد؛ زیرا مورد نفرت مردم عراق واقع خواهد شد. از آنجایی که صدام تمام مخالفان را از میان برداشته است، تنها دولتی که برای اداره کشور باقی می‌ماند، حزب بعث وی است. آیا این پیروزی محسوب می‌شود که دوستان صدام قدرت را در عراق به دست گیرند؟ اگر پاسخ منفی است، چه گزینه دیگری در اختیار

است؟ همچنین اگر عراق فاقد قوای نظامی باشد، چگونه می‌تواند در مقابل سوریه و ایران از خود دفاع کند؟ بدون شک غلبه هر یک از دو کشور سوریه و ایران به عراق، برای ایالات متحده «پیروزی» محسوب نمی‌شود. اگر سوریه بر عراق غلبه کند، ملی‌گرایی عربی حافظ اسد تبدیل به یک تهدید خواهد شد. اگر ایران به عراق غلبه کند، نفوذ شیعیان بیشتر شده و برای ایالات متحده یک تهدید خواهد بود.

به نظر می‌رسد که در جنگ خلیج فارس، نزدیک‌ترین حالت به یک «پیروزی» برای ایالات متحده چنین حالتی باشد: عقب‌راندن عراقی‌ها به خارج از کویت، نابودی ارتش عراق تا حدی که قادر به دفاع از خود در برابر سوریه و ایران باشد، خارج کردن نسبی قدرت از دست صدام و تداوم دادن به سلطه حزب بعث تا اندازه‌ای که قادر به دفاع از خود باشد و نه تا اندازه‌ای که قدرت یابد و تبدیل به تهدید شود، و نگه داشتن قیمت نفت در سطحی نازل و قابل پذیرش برای ایالات متحده.

۴-۴-۱-۴- چه چیزی در پس «حکومت به مثابه فرد» مخفی است؟

استعاره «حکومت به مثابه فرد» چگونگی عملکرد حکومت به عنوان یک مجموعه واحد را برجسته می‌کند. ساختار طبقاتی، ترکیب قومی، رقابت‌های مذهبی، حزب‌های سیاسی، بوم‌شناسی، و تأثیر ارتش و شوراها (به خصوص شوراهای چندملیتی) در پس این استعاره مخفی هستند.

برای نمونه، مفهوم «منافع ملی» را در نظر بگیرید. سالم و قوی بودن، در راستای منافع یک فرد است. استعاره «حکومت به مثابه فرد» این مفاهیم را به صورت منافع ملی، سلامت اقتصادی و توان نظامی ترجمه می‌کند. اما آنچه در مفاهیمی چون «منافع ملی» وجود دارد، ممکن است منافع شهروندان، گروه‌ها و نهادهای معمولی باشد یا نباشد؛ منافع شهروندان، گروه‌ها و نهادهایی که با افزایش تولید ناخالص ملی فقیرتر و با توانمندتر شدن ارتش، ضعیف‌تر می‌شوند.

عبارت «منافع ملی» یک مفهوم استعاری است و در آمریکا توسط سیاست‌مداران و سیاست‌گذاران تعریف می‌شود. این سیاست‌مداران عمدتاً تحت تأثیر صاحبان ثروت (در مقابل فقرا)، سازمان‌های بزرگ (در مقابل کسب و کارهای کوچک) و توسعه‌گران (در مقابل فعالان زیست‌بومی) هستند. هنگامی که جورج بوش پدر استدلال می‌کند که رفتن به جنگ «در خدمت منافع ملی ماست»، وی به گونه‌ای از استعاره استفاده می‌کند که نتوان تشخیص داد که دقیقاً منافع کدام قشر برآورده می‌شود و منافع کدام قشر برآورده نمی‌شود. برای مثال، تعداد افراد فقیر به خصوص سیاه‌پوستان به طور نامتناسبی در ارتش زیاد است و طبقات پایین دست و گروه‌های قومی و نژادی تلفات بیشتری را متحمل خواهند شد. بنابراین جنگ بیش از آنکه در خدمت منافع اقلیت‌های قومی و طبقات پایین دست باشد در خدمت طبقات بالادست سفیدپوست بود. منافع ارتش آمریکا نیز در این استعاره مخفی است. این ضد منافع ارتش است که بودجه‌اش کاهش یابد یا نفوذ خود را به هر صورت از دست بدهد. جنگ، اهمیت ارتش و نیازهای بودجه‌ای آن را توجیه می‌کند. پایان جنگ سرد، نوید کاهش اندازه و نفوذ ارتش را به دنبال داشت. اما جنگ خلیج فارس نفوذ مستمر ارتش را تضمین می‌کرد. از آنجا که برنت اسکاوکرافت، ژنرال نیروی هوایی، رئیس شورای امنیت ملی آمریکا بود و نقشی کلیدی در توصیه به رئیس جمهور آمریکا برای ورود به جنگ را داشت، به نظر می‌رسد که در اینجا ارتش نقش تعیین کننده در حفظ نفوذ خود را ایفا کرد.

۴-۱-۴-۵- «هزینه‌های جنگ»

استعاره کلاوزویتز مستلزم محاسبه «هزینه‌ها» و «سودها»ی رفتن به جنگ است. دقیقاً چه چیزهایی در این محاسبه لحاظ می‌شوند و چه چیزهایی محاسبه نمی‌شوند؟ واضح است که تلفات آمریکا، از بین رفتن تجهیزات و دلارهای صرف‌شده در عملیات‌ها مصداق هزینه را دارند. اما ویتنام به آمریکا آموخته است که هزینه‌های اجتماعی نیز وجود دارند که ضربه روحی به خانواده‌ها و اجتماع، اختلال در زندگی،

اثرات روان‌شناختی بر کهنه‌سربازان و همچنین هزینه صرف پول در جنگ به جای نیازهای اجتماعی داخلی و هزینه ادامه و حفظ ماشین جنگی از آن جمله‌اند.

هزینه اخلاقی قتل و ضرب و جرح مواردی هستند که به‌ندرت به عنوان هزینه جنگ مورد بحث واقع می‌شوند. همچنین استفاده از استعاره «هزینه» خود هزینه اخلاقی دارد. هنگامی که از چنین استعاره‌ای استفاده می‌کنیم، اثرات جنگ را کمیت‌سازی کرده و بنابراین واقعیت کیفی درد و مرگ را از خود مخفی می‌کنیم. همه اینها هزینه‌هایی هستند که آمریکا متحمل می‌شود. یادآوری اینکه تنها چیزهایی حکم هزینه را برای ایالات متحده دارند که جزو «سرمایه» آن کشور هستند. بنابراین استعاره «هزینه - سود» برخی هزینه‌های احتمالی را حذف می‌کند. برای نمونه، نشت نفت و آتش‌سوزی چاه‌های نفت در خلیج فارس را در نظر بگیرید که فاجعه‌هایی زیست‌محیطی برای منطقه محسوب می‌شوند. از قبل مشخص بود که عراق در صورت حمله به این کشور، چاه‌های نفتی را به آتش بکشد. ارتش آمریکا همه این مسائل را «هزینه‌هایی قابل قبول» محسوب می‌کرد. این بدان معناست که سربازان آمریکایی چندان تحت تأثیر این حوادث قرار نمی‌گرفتند. اما از آنجا که محیط زیست منطقه جزء «سرمایه» آمریکا نیست، بنابراین «هزینه» قابل توجهی برای ایالات متحده محسوب نمی‌شود. اگر نشتی نفت و آتش‌سوزی چاه‌ها در فلوریدا یا تگزاس اتفاق افتاده بود، آنگاه ارزیابی «هزینه‌ها» بسیار بالاتر می‌رفت.

آنچه در باب محاسبات سود و هزینه جالب توجه است، نظام «مجموع صفری» آن است: «هزینه» برای طرف مقابل، برای آمریکا «سود» محسوب می‌شود. در ویتنام، تعداد کشته‌های ویتنامی‌ها، شاهی بر «سود» یا عایدی جنگ برای آمریکا محسوب می‌شد. از کشته‌های آمریکا بسیار به عنوان «هزینه» یاد می‌شود، اما کشته‌های عراق ذکر نمی‌شوند. استعاره‌های حسابرسی سود - هزینه و شرور قصه پریان، آمریکا را به سویی می‌برد که ارزشی برای جان عراقی‌ها قائل نشود؛ حتی زمانی که اغلب کشته‌شدگان به

هیچ وجه شرور نیستند و صرفاً سربازان اعزامی بی‌گناه یا ذخیره‌ها یا غیرنظامیان (به خصوص زنان، کودکان، و سالخورده‌گان) هستند.

۴-۱-۴-۶- آمریکا به‌عنوان قهرمان

قصهٔ پریان کلاسیک قهرمان را برای ما تعریف می‌کند: کسی که یک قربانی بی‌گناه را نجات داده و فرد شرور، اهریمنی و گناهکار را شکست داده و مجازات می‌کند. او همچنین کسی است که تمام این کارها را به دلایل اخلاقی انجام می‌دهد. آیا آمریکا قهرمان جنگ خلیج فارس است؟ واقعیت این است که آمریکا به دلایل زیر چندان در قالب این سناریو جای نمی‌گیرد:

۱- یکی از اهداف اصلی آمریکا، «برقرار ساختن مجدد حکومت قانونی کویت» بود. این به معنای بازگرداندن یک پادشاهی مطلقه با سابقهٔ تاریک در حقوق بشر و آزادی‌های مدنی است. حکومت کویت یک قربانی بی‌گناه نیست که نجات آن به معنای قهرمانی آمریکا باشد.

۲- انسان‌های واقعی که از حملهٔ آمریکا دچار رنج و عذاب می‌شوند، اغلب شهروندان بی‌گناهی هستند که در جرائم حکومت کویت شریک نیستند. کشتن و ناقص کردن شهروندان بی‌گناه در فرآیند از بین بردن تعداد کمتری از اشرار، از فرد حمله‌کننده قهرمان نمی‌سازد.

۳- در سناریوی «دفاع از خود» که پای مسئلهٔ نفت در میان است، آمریکا طبق منافع خود عمل می‌کند. اما برای اینکه در سناریوی نجات، به عنوان یک قهرمان مشروع مطرح شود، باید بدون توجه به منافع خودی عمل کند. بنابراین، میان قهرمان منفعت‌طلب در سناریوی دفاع از خود و قهرمان از خود گذشته در سناریوی نجات، تناقض به‌وجود می‌آید.

۴- آمریکا ممکن است برای خانواده‌های سلطنتی کویت و عربستان سعودی، حکم قهرمان را داشته باشد، اما برای بیشتر اعراب، قهرمان محسوب نمی‌شود. اکثریت اعراب در قالب این استعاره‌ها فکر نمی‌کنند. بسیاری از اعراب آمریکا را به عنوان نوعی قدرت استعماری می‌بینند که از قدرت غیرمشروع خود علیه برادران عرب آنها استفاده می‌کند. آمریکا در نظر اعراب یک شرور است و نه یک قهرمان.

۵- قبل از جنگ خلیج فارس و زمان جنگ ایران و عراق، آمریکا از صدام حمایت کرده و به رژیم بعث تسلیحات می‌داد. قهرمان‌های کلاسیک به اشرار تسلیحات نمی‌دهند و از آنها حمایت نمی‌کنند.

آمریکا تنها زمانی در قالب یک قهرمان کلاسیک ظاهر می‌شود که در نحوه اعمال این استعاره به رویدادهای مذکور توجه موشکافانه نشان ندهیم. در اینجا است که استعاره «حکومت به‌مثابه فرد» ساختار درونی دولت‌ها را پنهان کرده و باعث می‌شود که ما کویت را به صورت یک موجودیت واحد و ضعیف بی‌دفاعی که باید در قصه پریان نجات یابد در نظر آوریم. این استعاره ماهیت پادشاهی کویت و شیوه رفتار کویت با مخالفان و کارگران خارجی خود را پنهان می‌کند. در استعاره «حکومت به‌مثابه فرد» همچنین ساختار داخلی عراق و شهروندان کشته شده، نقص عضو شده و دچار مصیبت شده مخفی می‌ماند. این استعاره همچنین انشاقات سیاسی در عراق میان شیعیان، سنی‌ها و کردها را پنهان می‌کند. همین استعاره ساختار داخلی ایالات متحده را نیز پنهان کرده که منجر به مخفی ساختن این واقعیت می‌شود که این اقلیت‌ها و فقرا هستند که بیشترین از جان گذشتگی را انجام می‌دهند و در قبال آن سودی عایدشان نمی‌شود.

۴-۱-۵ استعاره «محورت شرارت»

موضوع دیگری که هرادستوایت و بونهام (۲۰۰۷) در باب نقش استعاره در سیاست خارجی آمریکا مطرح می‌کنند، مفهوم «محور شرارت» است که در ادامه به واکاوی آن می‌پردازیم.

یکی از گفتمان‌هایی که پس از ۱۱ سپتامبر در زمان جورج بوش رئیس جمهور آمریکا رایج شد، گفتمان «محور شرارت» بود. جورج بوش در خطاب به کنگره در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲، از عبارت «محور شرارت» برای خطاب قرارداد عراق، ایران، و کره شمالی استفاده کرد: «حکومت‌هایی مانند این حکومت‌ها و متحدان تروریست‌شان، تشکیل محور شرارت را می‌دهند و با مسلح شدن می‌خواهند صلح جهانی را تهدید کنند. این رژیم‌ها با تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی، تهدیدی عمیق و فزاینده محسوب می‌شوند».

واژه «محور» در این عبارت جالب توجه است. نخست اینکه این واژه در نگاه اول به نظر می‌رسد استعاره‌ای ناسازگار باشد، چرا که محور به مفهوم مختصاتی آن، یک خط صاف و مستقیم است. اما کارکرد استعاری این واژه در این عبارت، برگرفته از هندسه دکارتی (محور X و Y) نیست، بلکه برگرفته از مفهوم محور چرخشی کره زمین است. محوری که چیزی حول آن می‌گردد، از دو نقطه تشکیل می‌شود. حال اگر سه نقطه داشته باشیم، با وصل کردن نقاط به یکدیگر یک مثلث خواهیم داشت و دیگر محوری در کار نخواهد بود. این ناهمخوانی هندسی به دلیل تغییری است که بعد از خلق این استعاره رخ داد. واژه محور در مفهوم اصلی آن، محور میان آلمان هیتلری و ایتالیای موسولینی بود. این دو رهبر که در اصل رقیب یکدیگر بودند، به دلیل دشمنی قدرت‌های غربی با نظامی‌گری مجدد راینلند و یورش به اتیوپی، به یکدیگر نزدیک شده بودند. آنها در سال ۱۹۳۶ اعلام کردند که از این به بعد، جهان حول محور رم - برلین خواهد گردید. بنابراین آلمان و ایتالیا، «نیروهای محور» یا همان متحدین نامیده شدند. بعد از امضای پیمان سه‌جانبه ضد کمونیستی در همان سال، ژاپن نیز به نیروهای محور پیوست. اما در واقع هیچ همکاری استراتژیکی میان محورهای اروپایی و ژاپنی‌ها وجود نداشت. بنابراین این استعاره به لحاظ منطقی معیوب بود، ولی از سال ۱۹۳۶، ابزاری نیرومند تلقی شده است. اما منطق راهی به بلاغت ندارد و نکته اینجاست که واژه «محور» تداعی‌کننده «دشمنان ما در جنگ جهانی دوم» است. در جوامع غربی هیچ

کس نمی‌تواند در باب نیروهای محور، تعریف و تمجید کند و هر کس با آنها مشابه‌سازی شود، مورد نکوهش واقع می‌شود.

در سطحی دیگر می‌توان گفت که استعاره «محور» به طور تلویحی اشاره به اتحاد کشورهای ایران، عراق و کره شمالی، این تعبیر استعاری را ناسازگارتر می‌کند. به نظر می‌رسد جورج بوش استعاره محور را به معنای اصلی آن به کار می‌برد تا بگوید عراق، ایران، و کره شمالی نه تنها به خودی خود کشورهای شروری هستند، بلکه بر علیه ما متحد هستند. به نظر می‌رسد قطبی‌نگری جورج بوش و تصریح به اینکه «کسانی که با ما نیستند علیه ما هستند» در این استعاره دخیل بوده است و ساختار دورنی و ناسازگاری نیروهای محور (ایران، عراق، کره شمالی) را از دیدها پنهان کرده است. در واقع همبستگی یا فصل مشترک میان ایران، عراق و کره شمالی، روابط دیپلماتیک میان آنها از منظر خود این کشورها نیست؛ بلکه تهدید محسوب شدن آنها از منظر ایالات متحده است. یعنی از آنجا که این کشورها با آمریکا نیستند، بنابراین علیه آمریکا هستند و آمریکا آنها را در قالب یک واحد یکپارچه می‌نگرد.

به این ترتیب، مفهوم «محور شرارت» بازگشت به جهان دوقطبی قرن بیستم را ممکن می‌سازد: نیروهای متفقین در برابر نیروهای محور (متحدین). این استعاره به آمریکایی‌ها امکان می‌دهد که «شرارت» را مشخصه‌ای از کشورها و مناطق جغرافیایی قلمداد کنند که در دوردست‌ها هستند و کمتر در موردشان مطلب می‌دانند. پس، این مشخصه در ایالت‌هایی مانند تگزاس یا کالیفرنیا که متعلق به پادشاهی خویان هستند مطرح نمی‌شود. این استعاره نشان می‌دهد که وجود تروریسم مشخصه فهرستی از کشورهاست که با یکدیگر هماهنگ هستند، اما عضویت آنها در این فهرست تا ابد ثابت نیست. در واقع می‌توان محور شرارتی را در سال ۲۰۱۵ تجسم کرد که اعضای متفاوت از ایران و عراق و کره شمالی دارند.

در نهایت، می‌توان دریافت که چگونه استفاده از عبارت «جنگ علیه ترور» و «محور شرارت» در گفتمان بلاغی یکسان، نشان می‌دهد که مفهوم «محور» در صورت جمعی مسئول حملات ۱۱ سپتامبر نمود می‌یابد. تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی، ارتقای تروریسم بنیادگرایانه اسلامی، و اعمال ناخوشایند دیکتاتوری‌ها همگی با یکدیگر ادغام می‌شوند و تلویحاً بدین معنا نمود می‌یابد که مسئولیت داشتن در قبال هر یک از این موارد، مسئولیت داشتن در برابر همه آنهاست. این اصل موسوم به اصل «عدم تفکیک‌پذیری شروران» است.

۵- نتیجه‌گیری

واقعیت وجود دارد. نظام استعاره‌ها هم وجود دارند که ما به‌صورت ناخودآگاه از آنها برای درک واقعیت استفاده می‌کنیم. آنچه که استعاره‌ها انجام می‌دهند عبارت است از محدود کردن انتخاب ما و برجسته کردن آنچه که می‌بینیم و سازمان‌دهی ساختار استنباطی که ما با آن استدلال می‌کنیم. به علت شایع بودن استعاره در تفکر، نمی‌توان بحث واقعیت را صرفاً در قالب عبارات حقیقی و غیراستعاری بیان کرد.

از تفکر استعاری نمی‌توان اجتناب کرد، به خصوص در موضوعات پیچیده و انتزاعی نظیر سیاست خارجی. اما عدم توجه به اهمیت استعاره‌ها می‌تواند منجر به نتایج زیر شود:

- ۱- عدم آگاهی از حضور استعاره‌ها در گفتمان‌های سیاسی (نظیر سیاست خارجی)
- ۲- عدم نگاه نظام‌مند به آنچه استعاره‌ها مخفی می‌سازند
- ۳- عدم تفکر تصویری نسبت به اینکه چه استعاره‌های جدیدی می‌توانند مفید باشند

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که توجه به استعاره‌ها در خدمت کشف واقعیت خواهد بود.

منابع

- گلفام، ارسلان؛ یوسفی‌راد، فاطمه. (۱۳۸۱)، زبان‌شناسی شناختی و استعاره، *تازه‌های علوم شناختی*، سال ۴، شماره ۳.
- هاوکس، ترنس. (۱۳۸۰)، *استعاره*، ترجمه: فرزانه طاهری، تهران: نشر مرکز، چاپ دوم.
- Fairclough, Norman. (1989). *Language and Power*. London: Longman.
- Geeraerts, D. (1995). Cognitive linguistics: *Handbook of Pragmatics*. Amsterdam: J. Benjamin Pub. Co.
- Heradstveit, Daniel and G. Matthew Bonham. (2007). What the Axis of Evil Metaphor did to Iran. *Middle East Journal*. Vol 61, No. 3. pp. 421-440.
- Lakoff, George. (1991). Metaphor and War: The Metaphor system used to justify war in [Persian] Gulf. *Viet Nam Generation Journal & Newsletter*. V.3(3).
- Lakoff, George and Mark Johnson. (1980). *Metaphors we live by*. University of Chicago Press.
- Van Dijk, Teun A. (1998). *Ideology and Discourse: A Multidisciplinary Approach*. London: Sage Publications.

